



دیسی عسی دگر اجتماعیسیا

گزیده‌ای از «دگردیسی اجتماعیسیا»
اثر دیوید هلد



Excerpted from: David Held,
“The Transformation of Political Community: Rethinking
Democracy in the Context of Globalization”.
In *Democracy's Edges*, edited by Ian Shapiro and
Casiano Hacker-Cordon. © Cambridge University Press, 1999.
Reproduced with the permission of Cambridge University Press.



آموزشکده الکترونیکی
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

گزیده‌ای از دگرپرسی اجتماع سیاسی
(The Transformation of Political Community)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نویسنده: دیوید هلد (David Held)

نقاشی روی جلد: Fugue in Red اثر پل کله

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative for Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشتری داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروندی، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که بشهر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است. تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کشمگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهاد های شما

مریم معمار صادقی

اکبر عطری

M. Memaradeghi

Akbar Attari

فهرست مطالب

۷	دگردیسی اجتماع سیاسی
۹	درهم آمیختگی منطقه‌ای و جهانی و اشکال دگرگون‌شونده آن
۱۵	مردم‌سالاری و جهانی شدن
۱۶	بازاندیشی مردم‌سالاری در بستر جهانی شدن
۲۰	منابع

دگر دیسی اجتماع سیاسی^۱

این فصل که بر طبیعت دگرگون‌شونده جامعه سیاسی در بستر جهانی شدن تمرکز می‌ورزد و به کوتاه سخن، تأکید بر تشدید روابط و اتصال فزاینده فی‌مابین (interconnectedness) میان دولت‌ها و در بین جوامع دارد، از چند بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، به کاوش در اشکال دگرگون‌شونده انجمن سیاسی (political association) و به ویژه برآمدن دولت - ملت مدرن به عنوان زمینه‌ای که در بستر آن مفاهیم مدرن مردم‌سالاری توسعه یافتند، می‌پردازم. با مد نظر قرار دادن این زمینه و کاوشی که در آن کردیم، به بررسی پیش‌فرض‌های کلیدی مردم‌سالاری لیبرال خواهیم پرداخت و از همه مهم‌تر، درکی را که از جامعه سیاسی (political community) دارد، مورد بررسی قرار خواهیم داد. در بخش دوم، به کندوکاو در اشکال دگرگون‌شونده جهانی شدن خواهیم رسید. از دیدگاه من، جهانی شدن روندی است که از مدت‌ها پیش با ما بوده است، ولی دامنه، شدت و تأثیر آن اخیراً با دگرگونی‌های بنیادینی همراه بوده‌اند. در بخش سوم و پایانی این جستار، صور تغییر‌یابنده جهانی شدن را در رابطه با تأثیری که بر چشم‌انداز جامعه سیاسی مردم‌سالار دارند، مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد. درک خاصی که از مردم‌سالاری رفته‌رفته بنا شده است، یک نوع مردم‌سالاری فراملی

۱. دگر دیسی اجتماع سیاسی: بازاندیشی مردم‌سالاری در بستر جهانی شدن

“The Transformation of Political Community: Rethinking Democracy in the Context of Globalization.” Excerpted from: David Held, “The Transformation of Political Community: Rethinking Democracy in the Context of Globalization.” In *Democracy’s Edges*, edited by Ian Shapiro and Casiano Hacker-Cordon. Cambridge: Cambridge University Press, 1999. ©Cambridge University Press, 1999. Reprinted with the permission of Cambridge University Press.

(transnational democracy) است و آنچنان که استدلال می‌شود، با اقتضای ساختار توسعه‌یابنده انجمن‌های سیاسی امروزی مطابقت بیشتری دارد. آینده مردم‌سالاری در این چهارچوب، با واژگانی جهان‌میهنی (cosmopolitan terms) تعریف و ترسیم می‌شود؛ مجموعه‌ای مردم‌سالار و نوین با دامنه‌ای جهانی و شکل‌گرفته بر پایه یک قانون بنیادین مردم‌سالار به عنوان قانون مرجع که تنها در صورتی که این قانون را اعلام کرده، مقرر داشته و لازم‌الاجرا می‌دارد، می‌تواند نام حکومت بر خود بنهد. این به هیچ وجه به معنی نسخه‌ای برای پایان دادن به دولت - ملت و یا به سیاست مردم‌سالار آن طور که تا به امروز شناخته و کماکان می‌شناسیم، نیست؛ به هیچ وجه چنین نیست و برعکس، دستورالعملی است برای غنی‌سازی حیات دموکراتیک. استدلال ما در این جستار این است که تنها با محکم‌سازی مردم‌سالاری در درون و در میان دولت - ملت‌هاست که می‌توان پاسخگو بودن قدرت را در دوران معاصر حفظ کرده و تحکیم بخشید...

مردم‌سالاری لیبرال، از آنجا که بر مبنای مفهومی در حال ظهور از دولت - ملت مدرن، ساخته شده بود، در یک فضای نظری نسبتاً محدودی توسعه یافت. نظریه و تمرین مردم‌سالاری لیبرال بر شالوده‌های وستفالیایی (westphalian) ریخته شد. جوامع ملی (national communities) و نیز نظریه‌های اجتماعات ملی، بر مبنای این پیش‌فرض پی‌ریزی شده بودند که جوامع سیاسی (political communities) اصولاً خواهند توانست سرنوشت خویش را به دست گیرند و شناسایی متقابل میان شهروندان به میزانی که هم‌اندیشی و همکاری بر محور منفعت عام ضروری می‌دارد، امکان خواهد یافت. به استثنای مشکلات درونی، تعیین جغرافیایی اجزاء کلیدی خودگردانی (self-determination)، یعنی دِموس (demos)، دامنه حقوق مدنی و سیاسی (franchise)، شکل و قلمرو نمایندگی، طبیعت و معنای رضایت (consent)، امری مسلم می‌نمود؛ نظام‌های نمایندگی و پاسخگویی دموکراتیک را می‌شد به دقت با محدوده جغرافیایی قدرت در هم آمیخت. از این گذشته و در نتیجه این امر، خطوط متمایزکننده مشخصی را می‌شد بر این اساس بین سیاست‌های «داخلی» و «خارجی» و آنچه درون‌مرزی است و آنچه برون‌مرزی، تدوین و ترسیم کرده و بر پایه آن نهادهای ملی را پی‌ریزی کرد. اکثریت عظیم نظریه‌های مردم‌سالاری، چه لیبرال و چه رادیکال، بر این باور بودند که سرشت و قابلیت‌های جامعه سیاسی را می‌توان بر اساس ساختارهای ملی و امکانات ملی بنا کرده و آزادی، برابری سیاسی و هبستگی را می‌شود در درون و به واسطه دولت - ملت استحکام بخشید و همین نیز، سنگ بنای نظریه مدرن مردم‌سالاری شد...

... نظریه مردم‌سالاری، به ویژه در آن شکل و قالبی که از دو قرن نوزدهم و بیستم برخاست، پیوند میان دِموس، شهروندی، سازوکارهای انتخاباتی، طبیعت رضایت و مرزهای دولت - ملت را امری مسلم می‌پندارد. اگر چه سرنوشت‌های متفاوت جوامع سیاسی مختلف می‌توانند در هم تنیده باشند، ولی مناسب‌ترین محل برای تعیین بنیاد «سرنوشت ملی» (national fate) خود جامعه ملی (national community) است. در دوران معاصر، اصول و عرف مردم‌سالاری لیبرال تقریباً منحصر با اصول و نهادهای حاکمیت دولت - ملت آمیخته شده‌اند. علاوه بر این، نظریه مدرن مردم‌سالاری و نیز سیاست‌های دموکراتیک بر این فرض استوارند که تقارن و تجانسی میان شهروندان - رأی‌دهندگان از یک سو و تصمیم‌گیران از سوی دیگر برقرار است. به واسطه صندوق رأی، شهروندان - رأی‌دهندگان

قادرند تصمیم گیران را مورد بازخواست قرار دهند و در نتیجه رضایت ابراز شده از طریق صندوق رأی، تصمیم گیران از این امکان برخوردارند که با مشروعیت به تدوین و پی گیری قوانین وضع شده برای رأی دهندگان خود ادامه دهند، یعنی نهایتاً برای مردمی که در یک قالب عام (سیاسی و ملی) و مبتنی بر یک قلمرو جغرافیایی مشخص سکنا دارند. منطبق با این، قالب و یا «ساختار عمیق» (deep structure) نظام دولت - ملت‌های دموکراتیک را می‌شود به طور کلی با یک تعداد شاخص‌های معین مشخص کرد؛ از جمله مردم‌سالاری در درون دولت - ملت‌ها و روابط غیردموکراتیک در میان دولت‌ها؛ تحکیم پاسخگویی (accountability) و مشروعیت دموکراتیک در درون مرزهای دولت و پیگیری مصلحت دولت (raison d'état) و حداکثر امتیاز سیاسی در بیرون مرزهای دولت؛ مردم‌سالاری و حقوق شهروندی برای آنهایی که «خودی» (insiders) هستند و نفی همین حقوق برای آنهایی که در بیرون مرزها به سر می‌برند.

درهم آمیختگی منطقه‌ای و جهانی و اشکال دگرگون شونده آن

در مرکز رویکردهای نظری غالب در قبال مردم‌سالاری و سیاست‌های آن، مفهومی نقد نشده از جامعه سیاسی اقلیمی (territorial political community) نهفته است. مشکلی که با این رویکرد نظری مسلط وجود دارد، این است که جوامع سیاسی به ندرت، اگر اصلاً چنین چیزی هیچ وقت وجود داشته است، در چهارچوب کلیت‌های جغرافیایی مرزبندی شده (bounded geographical totalities) وجود داشته‌اند؛ جوامع سیاسی را می‌شود به طریقی مناسب‌تر در قالب شبکه‌های همپوش و متعدد تعامل (multiple overlapping networks of interaction)، اندیشید (نه به عنوان کلیت‌های جغرافیایی مرزبندی شده). این شبکه‌ها بر محور مقررها و اشکال مختلف قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و غیره، تبلور یافته، منجر به تولید الگوهای متفاوتی از فعالیت می‌شوند که به سختی بتوان آنها را به محدوده‌های مرزبندی شده اقلیمی مربوط کرد. دامنه جغرافیایی دولت - ملت مدرن، مرزهای نفوذناپذیری برای دیگر شبکه‌ها مقرر نکرد، شبکه‌هایی که قلمرو و بردشان همان قدر محلی بوده است که بین‌المللی و حتی جهانی. جوامع سیاسی مدرن همواره در فرآیندها و ساختارهای متکثری قفل شده و کماکان هستند که در درون این جوامع و از طریق آنها به حیات خود ادامه داده و می‌دهند.

نظریه و کارکرد دولت مردم‌سالار مقتدر، همواره با فعلیت حاکمیت و خودگردانی دولت در تنش بوده است. تصمیم‌ها و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی جوامع سیاسی ملی همواره و تنها برای خود آنها نیست و تصمیم‌ها و سیاست‌های تدوین شده و اتخاذ شده از سوی حکومت‌ها، همیشه و منحصرأ برای شهروندان آنها نیست. آزادی عمل جوامع سیاسی به خصوص، همواره و به درجات مختلف، تحت فشار بوده است. چگونه می‌توان این الگوهای تعامل و اشکال دگرگون شونده آنها در طول زمان را فهمید؟ و چگونه باید پیامدهای سیاسی آنها را به ویژه در ارتباط با حاکمیت، خودگردانی و جامعه سیاسی مردم‌سالار فهمید؟

واژه «جهانی شدن» برخی از دگرگونی‌هایی که به طبیعت و به چشم‌انداز جامعه سیاسی شکل می‌دهند را در بر می‌گیرد؛ باز کردن این واژه به ما امکان می‌دهد تا برخی از موضوعاتی را که در بالا به

آنها اشاره شد، در چهارچوبی نوین مدنظر قرار دهیم. جهانی شدن، به نظر من، می تواند در ارتباط با یک سلسله فرایندهایی فهمیده شود که شکل جغرافیایی و مکانی تشکیلات و فعالیت انسانی را به الگوهای فرافراهی و بین منطقه‌ای فعالیت، تعامل و اعمال قدرت، جابجا می کنند. جهانی شدن شامل بسط دادن و عمق دادن به روابط و نهادهای اجتماعی در امتداد جغرافیا و در طول زمان است، به طوری که از یک سو، فعالیت‌های روزمره به شکلی روزافزون تحت تأثیر رویدادهایی قرار می گیرند که در آن طرف دنیا به وقوع می پیوندند، و از سوی دیگر، عملکردها و تصمیماتی که گروه‌ها و اجتماعات محلی اتخاذ می کنند با پژوهاکی جهانی روبرو می گردند...

جهانی شدن نه فرآیندی است منفرد و نه خطی. در عوض، می توان آن را به بهترین شکل در قالب یک پدیده چندبُعدی و مشتمل از سطوح اقتصادی، سیاسی، فن آوری، نظامی، حقوقی، فرهنگی و زیست محیطی فهمید. هر یک از این ابعاد و مدارها به نوبه خود شامل الگوهای مختلفی از روابط و فعالیت‌ها است. یک تعریف و درک جامع از جهانی شدن نمی تواند به پیش‌بینی بر مبنای یک سطح از آنچه در سطح دیگری به وقوع خواهد پیوست، اکتفا کند. بنابراین، بسیار حائز اهمیت است که این ابعاد مختلف را از یکدیگر مجزا نگه داریم و در عین حال و با درک آنچه در هر یک از آنها به وقوع می پیوندد، نظریه‌ای از جهانی شدن و تأثیر آن بر جوامع سیاسی مشخص، به دست دهیم...

با پیشینه‌ای که در اینجا ارائه شد، بازبینی معنی و جایگاه اجتماع سیاسی و به ویژه معنی و جایگاه اجتماع سیاسی مردم‌سالار، لازم می شود. برای پی گیری این هدف، حداقل دو کار را باید به انجام رساند. نخست، ترسیم برخی از دگرگونی‌های بنیادین در الگوهای اتصال فی مابین جوامع سیاسی است و تغییر متعاقبی که از این طریق بر ساختار خود جامعه سیاسی وارد می شود. دوم، اهمیت تصریح کردن برخی از پیامدهای سیاسی این تغییرات است. در مبحثی که در پی می آید، من نخست به ترسیم برخی از دگرگونی‌هایی می پردازم که تغییر سازمانی و معنایی جامعه سیاسی را با خود در پی داشته‌اند. روشن است که بررسی دگرگونی‌های فوق کامل و سیستماتیک نبوده و صرفاً به طریقی گذرا و در جهت بیان منظور در اینجا مورد اشاره قرار می گیرند.

۱. در میان توسعه‌های مهمی که سرشت جامعه سیاسی را دگرگون می کنند، می توان به فرایندهای جهانی اقتصادی و به ویژه به رشد تجارت، تولید و به دادوستدهای مالی اشاره کرد که بعضاً از سوی شرکت‌های چندملیتی سازماندهی شده‌اند، شرکت‌هایی که خود با سرعت در حال گسترش هستند. تجارت به شکل چشمگیری رو به رشد بوده و به ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم به این سو، به میزانی بی سابقه افزایش پیدا کرده است. رشد تجارت نه تنها از دیدگاه درون منطقه‌ای (intraregional) که از زاویه تبادلات میان منطقه‌ای نیز از افزایش خیره کننده‌ای برخوردار بوده است. با گذشت زمان، نه تنها بر تعداد کشورهایمانند چین و هند که رو به تبادلات و معاهده‌های تجاری می آورند، بلکه بر مردمان و ملت‌هایی که تحت تأثیر این پیمان‌ها قرار می گیرند، افزوده می شود. اگر کاهش تعرفه‌های گمرکی در سطح جهان همچنان ادامه یابد، گرایش‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد به احتمال زیاد تداوم یافته و بر گستره، شدت و تأثیر دادوستدهای تجاری بر دیگر سطوح حیات انسانی و اجتماعی خواهند افزود. اضافه بر این، گسترش جریان‌های مالی در پانزده سال اخیر به ویژه سریع بوده است. گردش کار

تبادل ارز، به صورت قارچی در سال‌های اخیر رشد کرده و به عنوان مثال به بیش از ۱/۲ تریلیون دلار در روز رسیده است. بخش عمده‌ای از این گردش کار ناشی از سفته‌بازی است (speculation) و ربطی به تغییرات بنیادین در ارزش سهام (asset value) ندارد. رشد عظیم جریان‌های مالی جهانی، در پیوند با آزادسازی بازارهای سرمایه از اواخر دهه ۷۰ میلادی به این سو، چنان به یکپارچگی نظام مالی انجامیده که تاکنون سابقه نداشته است.

زیربنای این گذار اقتصادی را باید در رشد شرکت‌های تولیدی و مالی چندملیتی جستجو کرد. تقریباً ۲۰ هزار شرکت چندملیتی هم‌اکنون یک‌چهارم تا یک‌سوم کل تولید جهانی، ۷۰ درصد تجارت جهانی و ۸۰ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سطح جهان را در دست دارند. این شرکت‌ها در توزیع مهارت و فن‌آوری، نقش اساسی بازی می‌کنند و بازیگران اصلی بازارهای پولی بین‌المللی به شمار می‌روند. علاوه بر این، شرکت‌های چندملیتی می‌توانند تأثیر عمیقی در سیاست اقتصادی کلان (macroeconomic policy) از خود به جا بگذارند...

با پیش‌زمینه‌ای اینچنین، ادعاهای سنتی نظریه مردم‌سالاری - و از جمله و بیش از همه، این مدعی که جامعه شهروندان می‌تواند در یک قلمرو مشخص با مرزهای معین بر سرنوشت خویش حاکم باشد - بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته و از بدیهی بودن آنها کاسته می‌شود.

به دست دادن برداشت غلطی از اهمیت سیاسی جهانی شدن فعالیت اقتصادی، کار ساده‌ای است. آنهایی که جهانی‌کنندگان افراطی (hyperglobalizers) قلمداد می‌شوند، چنین ادعا می‌کنند که ما دیگر در جهانی زندگی می‌کنیم که اغلب فرایندهای اقتصادی و اجتماعی در آن در سطحی جهانی به وقوع می‌پیوندند...

ولی چه جهانی‌کنندگان افراطی و چه منتقدین آنها، بیان درستی از آنچه در جهانی شدن اقتصادی معاصر برای سیاست مهم است، به دست نمی‌دهند. دولت - ملت‌ها همچنان از قدرت عظیمی برخوردار بوده، طیف نیرومندی از منابع، از قابلیت‌های زیرساختاری دیوانی و فن‌آوری هماهنگی و کنترل را در اختیار دارند. تداوم فشاری که از سوی گروه‌های فشار بر دولت‌ها وارد می‌شود، تأییدکننده دیرپایی اهمیت دولت‌ها در میانجی‌گری و تنظیم فعالیت اقتصادی است. با این حال، اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که جهانی شدن توهمی و یا نقاب‌بازی عقیدتی بیش نبوده که به سیاستمداران این امکان را می‌دهد تا دلایل واقعی کارایی ضعیف و یا شکست سیاست‌های اتخاذی را سرپوش بگذارند. با اینکه لفاظی جهانی‌کنندگان افراطی برای خیلی‌ها یک سیاستمدار منتخب دست و پا کرده است که می‌تواند به کمک همین ابزار لفظی و مفهومی و به بهانه جهانی شدن، شانه از زیر بار مسئولیت سیاسی خالی کند، جهانی شدن از شاخص‌های مهم و قابل تشخیصی برخوردار است که توازن منابع سیاسی و اقتصادی را در درون مرزها و در فرای مرزها، به هم می‌ریزند. در میان مهم‌ترین این شاخص‌ها، می‌توان به افزایش محسوس آمیختگی اقتصادهای ملی در شبکه‌ای سرتاسری از تبادلات اقتصادی جهانی اشاره کرد. این افزایش در گستره و شدت اتصال فی‌مابین اقتصادی، رابطه میان قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی را دگرگون کرده است. یکی از این دگرگونی‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است: «گزینه‌های خروج سرمایه، به نسبت کنترل ملی بر سرمایه، مقررات ملی بانکی و راهبردهای ملی بانکی و نیز حجم

هنگفت سرمایه خصوصی به نسبت منابع ملی مالی، گسترش تاریخی پیدا کرده‌اند. گزینه‌های خروج برای شرکت‌هایی که اقدام به سرمایه‌گذاری مستقیم (خارجی) می‌کنند نیز گسترش پیدا کرده‌اند... توازن قدرت میان حکومت‌های ملی و جنبش‌های کارگری ملی از یک سو و سرمایه از سوی دیگر، به نفع سرمایه تغییر کرده است. در نتیجه، استقلال حکومت‌های منتخب مردم‌سالار بیش از پیش زیر فشار محافل قدرت اقتصادی غیرمنتخب و غیرمردم‌سالار قرار گرفته و می‌گیرد. تحت تأثیر این منابع قدرت اقتصادی غیرمنتخب، تغییراتی در تنظیم اقتصاد بین‌المللی و بیش از همه در بازارهای مالی جهانی به وجود می‌آید. در نتیجه این تنظیم، بازارهای مالی جهانی به نقطه ثابتی برای هدایت سیاست‌گذاری اقتصادی تبدیل می‌شوند، نقطه‌ای که همچون «چراغ راهنمای تصمیم‌گیری» عمل می‌کند. نیروها و عوامل وابسته به بازارهای مالی نیز تصمیم‌گیران سیاسی را به پیروی از علائم ناشی از این نقطه ثابت و «چراغ راهنما»، به عنوان یکی از معیارهای تصمیم‌گیری عقلانی و حتی تنها معیار تصمیم‌گیری عقلانی، تشویق می‌کنند. بدیهی است که در نتیجه چنین پیش‌زمینه‌ای، گزینه‌هایی که پیش روی جوامع سیاسی قرار می‌گیرند و نیز سود و ضرر این گزینه‌ها، به طرز اجتناب‌ناپذیری دچار تغییر و تحول خواهند شد.

۲. در عرصه‌های رسانه‌ای و فرهنگی نیز شواهد و زمینه‌هایی وجود دارند که می‌توان بر مبنای آنها چنین تصور داشت که فاصله و تعارض میان ایده دولت مردم‌سالار به عنوان قدرتی مستقل و پاسخگو و محدود به مرزهایی معین و ثابت - یا به عبارتی دیگر، دولت به عنوان مرکزی برای فرهنگ ملی که از توانایی تحکیم و تقویت هویت ملی برخوردار است - از یک طرف و از طرف دیگر، دگرگونی‌های هم پیوسته‌ای که در مدارهای رسانه‌ای و تبادل فرهنگی صورت می‌گیرند، به شکل فزاینده‌ای در حال گسترش است. در این راستا، به یک سلسله گرایش‌های بنیادین در سال‌ها و دهه‌های اخیر می‌توان به طور اخص اشاره کرد.

انگلیسی به عنوان زبان مسلط فرهنگ‌های الیت در سطح جهان در حال توسعه است؛ انگلیسی امروزه زبان مسلط تجاری، رایانه‌ای، حقوقی، علمی و سیاسی است. بین‌المللی شدن و جهانی شدن ارتباطات به طرز خارق‌العاده‌ای سریع بوده است؛ ترافیک بین‌المللی تلفن بین ۱۹۸۳ و ۱۹۹۵ چهار برابر شده است؛ حجم اتصال‌های بین‌کشوری و فراملی از طریق فیبر نوری شدیداً افزایش پیدا کرده است؛ اتصال‌های ماهواره‌ای رشد انفجاری داشته‌اند؛ شبکه اینترنت توان و زیرساخت ارتباطات افقی را در درون و در میان مرزهای ملی به شکل شگفت‌انگیزی افزایش داده است. علاوه بر این، شرکت‌های بزرگ چندرسانه‌ای، مانند امپراتوری‌های موداک^۱ و تایم وارنر^۲، با به عرصه ارتباطات و اطلاع‌رسانی گذاشته‌اند. اضافه بر این، حجم جهانگردی بین‌المللی نیز از افزایش چشمگیری در دهه‌های اخیر برخوردار بوده است. جهانگردی از ۷۰ میلیون جهانگرد بین‌المللی در ۱۹۶۰ تا نزدیک به ۵۰۰ میلیون نفر در ۱۹۹۴، افزایش پیدا کرده است. بر روندهای بنیادین بالا باید توسعه در صنعت تلویزیون و فیلم را نیز در سال‌های اخیر اضافه کرد.

هیچ‌یک از گرایش‌های فوق و یا جمع تأثیرات گرایش‌های مشابه و موازی را نباید به مثابه برآمدن

1. Rupert Murdoch

2. Time Warner

یک فرهنگ واحد جهانی و رسانه محور تلقی کرد (به عنوان مثال در این رابطه به تأثیر رسانه تلویزیونی Star TV در هند توجه کنید)، ولی بدون تردید، این گرایش‌ها و روندهای رسانه‌ای در حال توسعه، دلالت بر این واقعیت دارند که اشکال نوین رسانه‌ای و ارتباطاتی، با گسترش در درون مرزهای ملی و در میان آنها، پیوندهای جدیدی میان ملت‌ها و مردمان به وجود می‌آورد. تولید و یا بازتولید اشکال نوین هویتی - که اغلب در پیوند نزدیک با مصرف تولیدات صنایع تفریحی (entertainment industries) صورت می‌گیرند - را نباید دست کم گرفت. در چنین بستری، توانایی رهبران سیاسی در نگهداری و دوام بخشیدن به فرهنگ ملی به مراتب پیچیده‌تر و مشکل‌تر از پیش شده است...

۳. مشکلات و چالش‌های زیست‌محیطی شاید بارزترین و آشکارترین نشانه از دگرگونی و گذار جهانی در سازماندهی و فعالیت انسانی باشند، مشکلات و چالش‌هایی که کارایی دولت - ملت و سیاست‌گذاری مردم‌سالار با محوریت دولت را تحت اساسی‌ترین فشارها قرار می‌دهند. در این رابطه می‌توان به سه معضل اشاره کرد:

الف. معضل نخست مشکلات مشترکی را در رابطه با اجزاء بنیادین محیط زیست شامل می‌شود که مانند گرم شدن زمین و تحلیل رفتن لایه اُزن، از جمله عمده‌ترین چالش‌ها در سطح جهان محسوب می‌شوند.

ب. دسته دوم مشکلات جهانی زیست‌محیطی را باید در ارتباط با چالش‌های به هم پیوسته توسعه دموگرافیک از یک سو و مصرف ذخایر جایگزین ناپذیر از سوی دیگر جست؛ نمونه‌هایی از این دست و با فوریت بالا شامل پیش‌روی بیابان‌ها (desertification)، کاهش تنوع زیستی (biodiversity) و افزایش گونه‌های در معرض خطر است.

پ. دسته سوم مشکلات زیست‌محیطی و مشترک در سطح جهانی، آلودگی‌های فرامرزی (transboundary pollution) همچون باران‌های اسیدی، آلودگی رودخانه‌ها و باران‌های آلوده به آلاینده‌هایی که به عنوان مثال ناشی از حادثه چرنوبیل بودند را شامل می‌شود.

در پاسخ به روند در حال گسترش مشکلات زیست‌محیطی در طی سه دهه گذشته و نیز گسترش موازی اطلاع‌رسانی و تبلیغات در این رابطه، فرایندی به هم پیوسته از روندهای جهانی نوظهور رسانه‌ای و سیاسی در قالب شبکه‌های علمی، روشنفکری و فرهنگی به وجود آمده است؛ جنبش‌های نوین زیست‌محیطی با سازماندهی‌ها و نگرانی‌های فراملی پا به عرصه وجود نهاده‌اند و نهادها و پیمان‌نامه‌های جدیدی، همچون معاهده ۱۹۹۲ همایش سران در برزیل، برقرار گشته‌اند. بدیهی است که همه مشکلات زیست‌محیطی جهانی نیستند؛ نتیجه‌گیری جز این کاملاً اشتباه خواهد بود. با این حال، تردیدی هم نیست که یک دگرگونی شگرف در موجودیت فیزیکی شرایط زیست‌محیطی به وجود آمده که همه شئون حیات انسانی را تحت شعاع قرار می‌دهد... در نتیجه، پرسش‌های مشروعی در رابطه با سرنوشت و آینده جامعه سیاسی و در ارتباط با مکان (locus) مناسب برای ابراز منفعت عام سیاسی مردم‌سالار (democratic political good) به میان آمده‌اند. «خانه» یا «آشیانه» (home) مناسب سیاست و مردم‌سالاری به موضوعی پرسش‌برانگیز تبدیل شده است.

۴. دگرگونی‌هایی که در سیر تکاملی حقوق بین‌الملل به وقوع پیوسته‌اند، افراد، حکومت‌ها و

سازمان‌های غیردولتی را تحت نظام‌های نوین قوانین آیین‌نامه‌ای قرار داده‌اند. قانون بین‌الملل، قدرت و محدودیت و حقوق و تکالیف، یعنی مفاهیم و شاخص‌هایی که از چند نظر اصل حاکمیت دولت را تعریف و تشریح کرده‌اند، به رسمیت می‌شناسد؛ حاکمیت، به خودی خود، دیگر تضمینی بدیهی برای مشروعیت بین‌المللی محسوب نمی‌شود. رویکرد نوین در رابطه با این موضوع، به واسطه برخی ابزارهای حقوقی تحکیم یافته و این است که دولتی در سطح بین‌المللی مشروع تلقی می‌شود که مردم‌سالار بوده و حامی برخی ارزش‌های مشترک باشد. یکی از مهم‌ترین عرصه‌ها در این راستا، مسئله حقوق بشر و نظام‌های حقوقی مرتبط با آن است...

در قانون بین‌الملل و در راستای دگرگونی فکری و حقوقی که به آن اشاره شد، گذاری تدریجی به دور از این اصل در حال تکوین است که حاکمیت دولت‌ها را صرف نظر از رفتار آنها در قبال حقوق افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها، به رسمیت شناخته و محفوظ می‌داشت. امروزه احترام به استقلال سوژه (فرد) و به طیف وسیعی از حقوق انسانی، یک سلسله اصول جدید و نظم‌دهنده‌ای را در امور سیاسی پدیدار آورده است که به محدود کردن قلمرو اصل پیشین قدرقدرتی دولت می‌انجامد. به موازات دیگر دگرگونی‌های قانون بین‌الملل، روندهای فوق نشانگر تغییراتی هستند که از یک سو وزنی را که تا به امروز نظام دولتی (state system) از آن بهره‌مند می‌بود، دستخوش تغییر می‌کنند و از سوی دیگر، از قدرقدرتی دولت کاسته و بر اهمیت یک نظم نوین و بدیل جهانی که حاکمیت دولتی فاقد صلاحیت (unqualified state sovereignty) را به چالش می‌گیرد، می‌افزاید.

۵. در حالی که روندهای تکاملی فوق منجر به گذار از نظام بین‌الملل ناب دولت‌محور «سیاست عالی» (high politics) شده و اشکال نوینی از زمین‌حکمرانی^۱ (geogovernance) - پل چندرشته‌ای میان علوم انسانی و علوم طبیعی و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری - را پدید آورده‌اند، نمونه جالب و مضاعفی را در رابطه با فرایند فوق می‌شود از قلب تفکر حاکمیت دولت بیرون کشید؛ یعنی از هسته مرکزی این تفکر که همانا مسئله امنیت ملی و دفاعی باشد. اخیراً شاهد افزایش جالب توجهی بر تأکید بر ضرورت دفاع دسته‌جمعی و همکاری امنیتی بوده‌ایم. بهای هنگفت، ضرورت‌های فن‌آوری و فشاری که از این ناحیه الزامات دفاعی بر نیازهای داخلی وارد می‌کنند، تأثیر به‌سزایی در تسریع روند عقد معاهده‌های چندجانبه دفاعی و تشدید همکاری‌ها و هماهنگی‌های نظامی بین‌المللی داشته‌اند. تشدید فزاینده وابستگی‌های فن‌آوری میان دولت‌ها، اصل تفکر امنیت ملی و تهیه جنگ‌افزار را به چالش کشیده است. برخی از پیشرفته‌ترین سامانه‌های جنگ‌افزاری امروزه وابسته به اجزایی هستند که می‌بایست از اقصی نقاط دنیا گردآوری شوند.^۲ فرایند جهانی شدن فن‌آوری جنگ‌افزاری با فرایند فراملی شدن (transnationalization) تولید جنگ‌افزار، در وابستگی متقابل به سر می‌برند. در عین حال، گسترش سلاح‌های تخریب دسته‌جمعی نه تنها همه کشورها را با ناامنی روبرو می‌کند که اصل مفهوم دیرینه «دوست» و «دشمن» را نیز با مشکل مواجه می‌کند.

۱. «زمین‌حکمرانی شکاف میان علوم طبیعی و انسانی را پُر می‌کند. تمرکز چندرشته‌ای آن بر وارد کردن نقطه‌نظرهای کارشناسی زیست‌بومی در فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی و اداری است.»

See, Geogovernance web site at the University of Potsdam.

۲. من این نکته را مدیون آنتونی مک‌گرو (Anthony McGrew) هستم.

حتی در زمینه دفاعی و ساخت و تولید جنگ افزار نیز، جامعه سیاسی به مفهوم یک واحد مجزا و متمایز، در فهم و تعریف خود با مشکل روبرو گشته است. در واقع، حتی در این زمینه، یعنی در رابطه با امنیت ملی و مسائل دفاعی، قدرت عمومی (public power) به عنوان حاکمیتی مستقل، تقسیم ناپذیر (indivisible)، محدودیت ناپذیر (illimitable)، انحصاری و ابدی که در واحدی مجزا و متمایز به نام دولت (state) تجسم یافته است، بیش از پیش فرسایش یافته و به چالش گرفته می شود.

مردم سالاری و جهانی شدن

همچنان که بیشتر یادآور شدیم، در پایان هزاره دوم، تمدن‌ها و جوامع سیاسی را دیگر نمی توان «دنیاهای مجزایی» (discrete words) به شمار آورد؛ آنها در شبکه‌هایی از ساختارهای پیچیده و هم پوش از نیروها، روابط و جنبش‌ها ریشه دوانیده‌اند. آشکارا، این ساختارها و شبکه‌های درهم تنیده نیز نابرابری‌ها و سلسله مراتب درونی خود را دارند، ولی حتی پر قدرت ترین واحدها در میان آنان و از جمله قوی ترین دولت - ملت‌ها نیز از دگرگونی شرایط و فرایندهای منطقه‌ای و جهانی درهم تنیدگی و هم پوشانی این شبکه‌ها و ساختارها در امان نمی‌مانند. در تشخیص رابطه دگرگون‌شونده میان جهانی شدن و دولت - ملت‌های مردم سالار، پنج نکته مرکزی را باید یادآور شد. هر پنج نکته اشاره به گستردگی، شدت و تأثیر جهانی شدن داشته، به نوبه خود نکاتی را در رابطه با سرشت تکامل‌یابنده جامعه سیاسی مردم سالار یادآور می‌شوند.

اول، حکومت‌های ملی را دیگر نمی‌توان به عنوان مکان ابراز قدرت سیاسی مؤثر فرض کرد؛ قدرت مؤثر (effective power) مدام در داد و ستد، کشمکش و بده‌بستان میان نیروها و دستگاه‌های مختلف در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد.

دوم، ایده یک سرنوشت سیاسی مشترک و مسلط بر خود را دیگر نمی‌توان تنها و به طریقی معنی‌دار در یک چهارچوب جغرافیایی مشخص به اسم دولت - ملت واحد جا داد. برخی از اساسی ترین نیروها و فرایندهایی که در درون و در میان جوامع سیاسی در تعیین سرشت فرصت‌های زندگی (life-chances) بیشترین تأثیر را دارند، هم‌اکنون به دور از دسترس دولت - ملت‌ها قرار گرفته‌اند. البته، نظام مبتنی بر جوامع سیاسی ملی هنوز به قوت خود باقی است، ولی کارایی آن توسط مجموعه‌ای پیچیده از ساختارها و فرایندهای حقوقی، دیوانی، اقتصادی و فرهنگی که با آنها مفصل بندی شده است، محدود گشته و می‌گردد. اگر فرایندها و ساختارهای فوق مورد شناسایی قرار نگرفته و راهی به درون فرایندهای سیاسی پیدا نکنند، به دور زدن و به کنار گذاشتن نظام دولتی مردم سالار سوق پیدا خواهند کرد.

سوم، گسست و گسل میان اتوریته رسمی دولت - یعنی قلمرو رسمی اتوریته سیاسی مورد ادعای دولت‌ها - و آنچه واقعیت و فعلیت ساختارها و عملکردهای سیاسی دولت و نظام اقتصادی در سطوح منطقه‌ای و جهانی است، در حال افزایش است. گسست‌ها و گسل‌های فزاینده فوق نشانگر این واقعیت هستند که جوامع سیاسی ملی دیگر انحصار تعیین برنامه و عملکرد قوای مجریه و مقننه را در اختیار نداشته و این دو نیز دیگر تنها تعیین کننده آنچه مناسب و درخور شهروندان خود است، نیستند.

چهارم، به هیچ وجه در اینجا این ادعا را ندارم که حاکمیت ملی امروزه - حتی در مناطقی که

ساختارهای سیاسی و اتوریتیه آنها به شدت تکه تکه و هم پوش هستند - به کلی از میان رفته است. استدلال من بر این مدعا بنا شده است که حوزه ها و مناطق بی شماری امروزه شاهد وفاداری های ضریبری، تفاسیر متناقض از حقوق و از وظایف، وابستگی های متقابل میان سازه های حقوقی و ساختارهای اتوریتیه و غیره است که مفهوم و تعریف دولت به عنوان یگانه تجسم محدودیت ناپذیر، تقسیم ناپذیر و انحصاری قدرت عمومی را زیوروی می کنند. فرایندهای عاملی که دولت ها خود را در شرایطی منطقه ای و جهانی با پیچیدگی فزاینده در گیر آنها می یابند، هم بر استقلال و هم بر حاکمیت آنها تأثیر گذار است...

پنجم، اواخر سده بیست میلادی دوران بروز انواع نوینی از «مشکلات مرزی» بود. اگر این واقعیت را قبول کرده باشیم که ما در دنیایی از هم پوشانی فزاینده سرنوشت های مشترک و درهم تنیدگی در حال گسترش راه تکاملی هر کشور با کشورهای دیگر زندگی می کنیم، بنابراین باید این واقعیت را نیز بپذیریم که انواع نوینی از مشکلات مرزی در حال سربر آوردن هستند... در دنیایی که دولت های قدرتمند نه تنها برای مردم خود که برای دیگران نیز تصمیم می گیرند و نیروها و بازیگران فراملی از طرق مختلف مرز جوامع سیاسی ملی را درمی نوردند، پرسش هایی از این قبیل که چه کسی در برابر چه کسی باید پاسخگو باشد و بر چه مبنایی، به سادگی پاسخی پیدا نخواهند کرد. هم پوشانی حوزه های نفوذ، دخالت و منفعت^۱ در هسته مرکزی اندیشه مردم سالاری مشکلاتی را پدیدار می آورند؛ مشکلاتی که نهایتاً گریبان زیربنای اتوریتیه مردم سالار (democratic authority) را خواهند گرفت...

بازاندیشی مردم سالاری در بستر جهانی شدن

در مردم سالاری های لیبرال، رضایت نسبت به حکومت و مشروعیت عملکرد حکومتی بستگی به سیاست های اعمال شده در عرصه های رقابتی و انتخاباتی و به صندوق رأی دارند، ولی مفاهیمی که بر پایه آنها رضایت به حکومت مشروعیت می دهد. صندوق رأی ابزار مناسبی است که به وسیله آن بدنه شهروندی به عنوان یک واحد کل و به طور مرتب به حکومت اتوریتیه لازم را برای به اجرا گذاردن قانون و تنظیم حیات اقتصادی و اجتماعی می دهد. به محض اینکه ذات یک «جامعه (سیاسی) صالح» (relevant community) زیر سؤال می رود، مفاهیمی مشکل دار می شوند. برای تدوین و اجرای سیاستی در رابطه با چالش های پیش روی بهداشت عمومی همچون ایدز یا بی اس ای (BSE)^۲، استفاده از انرژی هسته ای، بهره برداری از جنگل های استوایی، استفاده از منابع انرژی زای تجدیدناپذیر، بی ثباتی بازارهای مالی جهانی، کاهش خطر جنگ های هسته ای و شیمیایی... حوزه مناسب انتخاباتی کدام است و قلمرو قضایی صالح کجاست؟ از دیدگاه سنتی، این مرزهای ملی بوده اند که قلمرو دربر گرفتن و یا محروم کردن افراد از حوزه تصمیم گیری در رابطه با مسائلی که مستقیماً بر زندگی روزمره هر یک از آنها تأثیر گذارند را تعیین کرده اند، ولی اگر دامنه تأثیر گذاری فرایندهای اقتصادی و اجتماعی بسیاری، همراه با پیامدهای آنها، از محدوده مرزهای ملی فراتر برود، مردم سالاری، نه تنها در مقولات رضایت و مشروعیت، بلکه در بسیاری از دیگر اندیشه های بنیادین خود به چالش گرفته خواهد شد. چگونگی

1. Overlapping spheres of influence, interference, and interest...

2. Bovine Spongiform Encephalopathy

تعریف ذات و ترسیم مرزهای مناسب برای یک حوزه انتخاباتی اخذ رضایت، تعریف نمایندگی (یعنی چه کسی و بر چه مبنایی می‌بایست چه کسی و کسانی را نمایندگی کند؟) و شکل درخور و گستره مناسب مشارکت سیاسی (یعنی چه کسی و از چه راهی می‌بایست مشارکت داشته باشد؟)، از جمله موضوعات اصلی چنین چالشی خواهند بود. هر چه فرایندهای بنیادین حکمرانی (governance) از مرز مقوله دولت - ملت در گذشته و فراتر بروند، حل و فصل سنتی پرسش‌های کلیدی نظریه و عملکرد مردم‌سالار در چهارچوبی (صرفاً) ملی، بیش از پیش به چالش کشیده خواهند شد.

در برابر چنین پیش‌زمینه‌ای، نظام حکومتی مردم‌سالار (democratic polity) به بررسی دوباره نیاز دارد. من در جایی دیگر استدلال کرده‌ام که قبول سیاست‌گذاری به شیوه مردم‌سالار و لیبرال، چه در نظریه و چه در عملکرد آن، مستلزم این است که به همان میزان، تمایل هر شهروند به مردم‌سالاری را نیز قبول کنیم؛ بدین معنی که قبول داشته باشیم که مردم به همان میزان خواهان تعیین سرنوشت خود هستند. هر فرد بالغی در استقلال سیاسی خود به عنوان منتجی از جایگاه شهروندی خویش و با حقی برابر در تعیین سرنوشت، منفعتی دارد. منفعت برابر در داشتن استقلال سیاسی از سوی دیگر، همچنان که در جایی دیگر استدلال کرده‌ام، مستلزم این است که شهروندان از یک ساختار مشترک کنش سیاسی (a common structure of political action) بهره‌مند باشند. یک ساختار مشترک کنش سیاسی از سوی دیگر مستلزم برخورداری مشترک از یک مجموعه حقوق و تکالیف است. این مجموعه حقوق و تکالیف نیز از دیدگاه سنتی و بیش از هر چیز دیگری، همواره به عنوان مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف مدنی و سیاسی تعریف شده‌اند. همچنین و همانطور که پیشتر در جایی دیگر استدلال کرده‌ام، این مجموعه باید از دامنه‌ای ژرف‌تر از گستره مدنی و سیاسی برخوردار باشد، چرا که در غیر این صورت، عرصه‌های وسیعی از قدرت از دسترسی، پاسخگویی و کنترل خارج خواهند ماند. به کوتاه سخن، آنچه حائز اهمیت است به رسمیت شناختن این مسئله است که یک ساختار مشترک کنش سیاسی، مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف را ضروری می‌دارد که همه شئون کلیدی قدرت را شامل گردد، یعنی آنجایی که قدرت، با نتایج و پیامدهایی مشخص بر نمایندگی سیاسی مردم، فرصت‌های زندگی آنان را شکل داده و بر آنها تأثیر می‌گذارد.

از دیدگاه من، منظور از چنین مجموعه‌ای، مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف است که مولد یک ساختار مشترک کنش سیاسی به عنوان تشکیل‌دهنده اجزاء یک قانون مردم‌سالار عام (a democratic public law) باشد. اگر قرار بر این باشد که قدرت، هر جا که باشد - چه در دولت، چه در اقتصاد و چه در مدار فرهنگی - پاسخگو باشد، پس یک ساختار مشترک کنش سیاسی نیازمند آن خواهد بود که به واسطه یک قانون مردم‌سالار عام تحکیم یافته و لازم‌الاجرا شود. چنین مفهومی، به نظر من، می‌تواند به شکلی منسجم، دو اندیشه مردم‌سالاری و دولت مدرن را با هم پیوند دهد. نکته کلیدی در این مفهوم، ضرورت وجود یک نظم قانونی مردم‌سالار (democratic legal order) است - نظمی که به واسطه قانون مردم‌سالار عام و در تمام شئون خود، احاطه و مرزبندی شده باشد. یک نظم قانونی مردم‌سالار یا یک Rechtstaat مردم‌سالار، نظمی است احاطه شده با قانون مردم‌سالار عام و پاسخگو در برابر آن.

دفاع از فکر چنین نظامی دیگر نمی‌تواند صرفاً به دفاع از آن در قالب یک جامعه سیاسی بسته یا یک دولت - ملت بسنده کند. ما مجبوریم تا این واقعیت را به رسمیت بشناسیم که در دنیایی پیچیده و به هم پیوسته و مبتنی بر وابستگی‌های متقابل زندگی می‌کنیم که در آن، دامنه، شدت و تأثیر مقولات سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی پرسش‌هایی را در ارتباط با مناسب‌ترین مکان برای به بحث گذاشتن این مقولات برمی‌انگیزند.

مراکز مشورتی تصمیم‌گیری جمعی واقع شده در فرای مرزهای ملی، تنها زمانی از مشروعیت و صلاحیت لازم برخوردار بوده و می‌توانند به عنوان مکانی مناسب برای به بحث گذاردن موضوعی عام قلمداد گردند که اولاً آنهایی که مستقیماً تحت تأثیر این موضوع قرار دارند، بتوانند در قالب یک گروه فراملی و فرامرزی تشکل یابند، ثانیاً مدارهای تحتانی تصمیم‌گیری نتوانند به نحوی رضایت‌بخش موضوع عام مورد بحث را حل و فصل نمایند و ثالثاً اصل مشروعیت مردم‌سالار را نتوان در جایی غیر از آن بستر مکانی فراملی به شکلی مناسب مدنظر و مشورت و تصمیم‌گیری قرار داد. اگر قرار بر این باشد که منافع سوق‌الجیشی قدرتمند نتوانند موضوعات عام ضروری را تنها بر اساس اهداف و قدرت خود رفع و رجوع نمایند، پس باید نهادها و مکانیزم‌های پاسخگویی نوینی برقرار کرد.

در بستر اشکال معاصر جهانی شدن، کارا کردن قانون مردم‌سالار مستلزم بین‌المللی کردن آن است. در نتیجه، برپا کردن آنچه من از آن تحت عنوان قانون جهان‌میهن مردم‌سالار (a cosmopolitan democratic law) نام می‌برم و برقرار کردن جامعه‌ای از همه جوامع مردم‌سالار؛ یعنی یک جامعه مردم‌سالار جهان‌میهن (a cosmopolitan democratic community)، باید به تکلیف و به وظیفه‌ای برای همه دموکرات‌ها تبدیل شود؛ وظیفه برپا ساختن یک ساختار مشترک کنش سیاسی که در نهایت تنها ساختاری خواهد بود که بتواند سیاست‌گذاری در راه تعیین سرنوشت را تقبل کند.

در قالب چنین مفهومی است که دولت - ملت «پژمرده» می‌شود. ولی این به معنای آن نیست که بگوییم دولت‌ها و سیاست‌های مردم‌سالار ملی از این پس زائد می‌شوند. دلایل بسیار زیاد و قانع‌کننده‌ای در رد نظری و تجربی این ادعا که دولت - ملت‌ها از میان خواهند رفت، وجود دارند. بلکه «پژمرده» شدن در این قالب یعنی اینکه دولت‌ها، همچنان که همین حالا نیز در موقعیت‌های مختلفی شاهد آن هستیم، دیگر تنها مراکز قدرت مشروع در داخل مرزهای خود نبوده و نمی‌توانند به این عنوان کماکان قلمداد شوند. دولت‌ها نیازمند آن هستند که با یک قانون فراگیر مردم‌سالار مَفصل‌سازی کرده و به درون آن نقل مکان داده شوند. در چهارچوب چنین بستر و مَفصلی، قوانین و مقررات دولت - ملت تنها یکی از کانون‌های موجود برای توسعه حقوقی، تأمل سیاسی و بسیج منابع خواهند بود. چرا که چنین بستر و چهارچوبی، معنی و مرزهای قدرت عالی (sovereign authority) به معنی عام آن را بازتعریف و بازتصریح خواهد کرد. در این قالب، مراکز قدرت و نظام‌های حاکمیت خاص، تنها تا زمانی مشروع قلمداد خواهند شد که به قانون مردم‌سالار عام احترام گذاشته و به اجرای آن گردن نهند...

در نتیجه این امکان وجود دارد تا مفهوم حاکمیت را از شاخص‌های مرز و قلمرو مشخص و ثابت آن تهی کرد. در نتیجه، حاکمیت به یکی از مشخصه‌های قانون اولیه مردم‌سالار تبدیل می‌شود، مشخصه‌ای که در عین حال می‌تواند در قالب‌های خودگردان مختلفی از قبیل منطقه، دولت، شهر یا

انجمن محلی تعریف شده و به اجرا گذارده شود. قانون جهان‌میهن، تبعیت حاکمیت‌های منطقه‌ای، ملی و محلی از یک چهارچوب حقوقی فراگیر را ضروری می‌دارد، ولی در این چهارچوب، انجمن‌ها، در سطوح مختلف، خودگردان خواهند بود. یک احتمال جدید را می‌شود در اینجا پیش‌بینی کرد: احتمال بازیابی یک مردم‌سالاری مشارکت‌محور پرقوت در سطوح محلی به عنوان مکملی برای اجلاس‌های عمومی فراگیر نظم جهانی؛ یعنی یک نظم سیاسی متشکل از انجمن‌ها، شهرها و ملت‌های مردم‌سالار که دربرگیرنده مناطق و شبکه‌های جهانی نیز باشد. من در جایی دیگر نام این را گذاشته‌ام، الگوی جهان‌میهن مردم‌سالاری (cosmopolitan model of democracy)؛ به عنوان زیربنای حقوقی یک نظام جهانی و تقسیم‌شدهٔ اتوریته (global and divided authority system)، نظامی متشکل از مراکز متکثر و هم‌پوش قدرت، شکل‌یافته و مرزبندی شده با قانون مردم‌سالار. الگوی مذکور، هر چقدر هم که به دقت تعریف شده باشد، مبتنی بر به رسمیت شناختن این واقعیت است که ذات و کیفیت مردم‌سالاری در یک جامعه خاص و ذات و کیفیت روابط مردم‌سالار میان جوامع، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و اگر قرار بر این باشد که مردم‌سالاری شکوفا گردد، باید دست به کار خلق مکانیسم‌های حقوقی و سازمانی نوینی شویم.

در این نظام حکمرانی جهان‌میهنی، مردم از تعدد شهروندی (multiple citizenships) بهره‌مند خواهند شد؛ یعنی از عضویت در طیف متکثری از جوامع سیاسی که قویا بر آنها تأثیر گذارند. آنها هم شهروند آن جوامع سیاسی خواهند بود که به آنها نزدیک‌ترند و هم شهروند شبکه‌های وسیع‌تر منطقه‌ای و جهانی که زندگی روزمره ایشان را تحت شعاع قرار می‌دهند. این نظام حکومتی جهان‌میهن، در ذات و در شکل خود، دربرگیرنده و بازتاب دهنده اشکال متکثری از قدرت و از اتوریته خواهد بود؛ اشکال قدرت و اتوریته‌ای که در درون و در ورای مرزها اعمال شده و اگر کنترل‌نشده بمانند، برآمدن و شکل گرفتن یک سامانه قویا توزیع‌شده و نئوقرون‌وسطائی (highly fragmented neo-medieval order) را تهدید می‌کنند.

ساده است اگر بخواهیم درباره آینده مردم‌سالاری بدبین باشیم. دلایل زیادی برای بدبین بودن وجود دارند؛ یکی از این دلایل این است که اگر چه برخی از نیروهای قدرتمند اجتماعی - سیاسی از مرزهای واحدهای دولت - ملتی فراتر می‌روند، با این حال واحدهای اصلی سیاسی در سطح جهان کماکان بر پایه دولت - ملت‌ها استوارند...

از سوی دیگر نیروهای دیگری هم در کار هستند که خوش‌بین بودن درباره آینده مردم‌سالاری را ممکن می‌سازند... امروزه ما در یک نقطه گذار بسیار مهم به سر می‌بریم، گذار به دنیایی فراملی‌تر و جهانی‌تر. نیروها و فشارهایی در کارند که سرگرم شکل‌دادن دوباره به فرهنگ‌ها، نهادها و ساختارهای سیاسی هستند. نمی‌شود این نکته را نادیده گرفت که قرن بیستم، هر چند با ترس و لرز، شاهد برآمدن نهادهای منطقه‌ای و جهانی بود. درست است که سازمان ملل متحد، ساختاری کماکان ضعیف است، ولی نهادی است نسبتاً نوین و نوآورانه که می‌تواند به عنوان زیربنایی برای ادامه دادن به این روند مورد استفاده قرار گیرد. سازمان ملل، منبعی است هنجارساز که نمونه‌ای دیرپا از چگونگی و ضرورت همکاری ملل برای حل بهتر و عادلانه‌تر مشکلات مشترک را ارائه می‌دهد. علاوه بر این، تکوین و توسعه

ساختاری قوی و منطقه‌ای تحت عنوان اتحادیه اروپا، نمونه‌ای برجسته در این راستا به شمار می‌رود. همین پنجاه سال پیش بود که اروپا در نقطه خودویرانگری قرار داشت. از آن نقطه تا به امروز، اروپا موفق شده است تا مکانیزم‌های نوینی برای همکاری و برای استحکام بخشیدن به حقوق بشر به وجود آورده و نهادهایی را پایه‌ریزی کند که نه تنها دولت‌های عضو را در مقابل طیف وسیعی از موضوعات پاسخگو کند، بلکه صُوری از حاکمیت آنها را در قالب یک مجموعه واحد گردآوری کند. البته درست است که بازیگران جدید منطقه‌ای و فراملی جهانی، از شرکت‌های چندملیتی گرفته تا جنبش‌های اجتماعی از قبیل جنبش محیط زیست و جنبش زنان، رهوس جهانی شدن را به چالش می‌کشند. اینها صداهای نوین «جامعه مدنی فراملی» در حال ظهور هستند که در اجلاس‌های متعدد جهانی، از قبیل اجلاس ریو درباره محیط زیست، یا اجلاس قاهره درباره کنترل جمعیت و یا در اجلاس پکن درباره زنان، به گوش می‌رسند. به کوتاه سخن، گرایش‌های نوینی برای خلق اشکال جدیدی از حیات عمومی و راه‌های جدیدی برای به بحث گذاردن مسائل منطقه‌ای و جهانی، در جریان هستند. اینها البته در مراحل اولیه تکامل و تکوین خود هستند و ضمانتی هم دال بر اینکه رقابت سیاسی مجالی برای توسعه آنها قائل شود، وجود ندارد، ولی نشانگر سمت و سوی مسیری هستند که در نهایت می‌تواند به برقراری شیوه‌های نوین پاسخگو کردن سامانه‌های فراملی قدرت بیانجامد؛ یعنی کمکی در باز کردن افق برپایی یک مردم‌سالاری جهان‌میهن (cosmopolitan democracy) هستند.

منابع

- Connolly, William. 1991. "Democracy and Territoriality." *Millennium* 20(3).
- Crawford, James. 1994. *Democracy in International Law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Giddens, Anthony. 1985. *The Nation-State and Violence* (Vol. II of A Contemporary Critique of Historical Materialism). Cambridge: Polity Press.
- , 1990. *The Consequences of Modernity*. Cambridge: Polity Press.
- Goldblatt, David, David Held, Anthony G. McGrew, and Jonathon Perraton. 1997. "Economic Globalization and the Nation-State: Shifting Balances of Power." *Soundings* 7: 61-77.
- Held, David. (ed.) 1993. *Prospects for Democracy: North, South, East, West*. Cambridge: Polity Press.
- , 1995. *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*. Cambridge: Polity Press.
- , 1996. *Models of Democracy* (2nd edn). Cambridge: Polity Press.
- Held, David, Anthony McGrew, David Goldblatt, and Jonathon Perraton. 1999. *Global Transformations: Politics, Economics and Culture*. Cambridge: Polity Press.
- McGrew, Anthony G. 1992. "Conceptualizing Global Politics." In Anthony G. McGrew, Paul G. Lewis et al., *Global Politics*, pp. 1 – 30. Cambridge: Polity Press.

- (ed.) 1997. *The Transformation of Democracy?* Cambridge: Polity Press.
- Mann, Michael. 1986. *The Sources of Social Power*, Vol. I. Cambridge: Cambridge University Press.
- Offe, Claus. 1985. *Disorganized Capitalism*. Cambridge: Polity Press.
- Ohmae, Kenichi. 1990. *The Borderless World*. London: Collins.
- Perraton, Jonathon, David Goldblatt, David Held, and Anthony McGrew. 1997. "The Globalization of Economic Activity." *New Political Economy* 2(2): 257 – 277.
- Reich, Robert. 1991. *The Work of Nations*. New York: Simon and Schuster.
- Sandel, Michael. 1996. *Democracy's Discontent*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Walker, Robert B. J. 1988. *One World, Many Worlds*. Boulder, CO: Lynne Reinner.

